داستانهایی از حسین دودی اصفهانی

مجلسی، فضل الله

در دورهء قاجاریان.متصدیان امور و حکمرانان برای اینکه بهتر بتوانند،تعدیات‏ و اجحافات خود را ادامه بدهند و در نهب و غارت اموال مردم کاملا آزاد باشند، روحانی‏نماها را آزاد گذارده بودند که به بهانهء حفظ شعائر اسلام-عوام‏فریبی کرده و به نوبهء خود به مردم ظلم و تعدی روا دارند.

در شهر اصفهان یک دسته عمامه به سر،بنام طلاب علوم دینی زیر لوای یکی از همان روحانیون،برای خود قدرتی فراهم کرده-بر مردم سوار شده آقائی می‏کردند و هر چند یک دفعه،واقعه‏ای را اسباب دست کرده،تظاهراتی می‏نمودند مثلا یک نفر را به‏ بهانه اینکه مشروبات الکلی خورده و باید حد شرعی درباره‏اش جاری شود به محضر آن‏ روحانی‏نما برده که طبق مقررات شرع مقدس اسلام حد شرعی بخورد.

\*\*\* حسین دودی یکی از شعراء آن دوره که آدم وارسته و کارش شاعری و به لاابالی‏گری‏ طلاب واقع شده او را دستگیر و برای خوردن حد شرعی به محضر آقا نجفی بردند. آقا نجفی پیشنماز مسجد شاه اصفهان و نفوذ کاملی در ادارات حکومتی داشت و از زدن‏ حد بر این قبیل اشخاص،روگردان نبود دستور داد حد شرعی را که عبارت از چند ضربه‏ شلاق بود دربارهء او اجرا شود-حسین دودی از آقا سئوال کرد حد شرعی به چه مناسبت‏ است؟آقا فرمودند بعلت خوردن مشروبات الکلی است.حسین گفت من مشروب نخورده‏ام‏ آقا جواب دادند یکی از طلاب اظهار داشته که دهانت بوی عرق میدهد-حسین گفت اگر این آقا از مشروبات الکلی استعمال نکرده بود از کجا بوی آنرا تشخیص میداده که چنین‏ شهادتی بدهد بنابراین بهتر آنست که این حد شرعی اول دربارهء او اجرا شود و سپس‏ در صورت ثبوت اتهام مرا حد بزنید!

\*\*\* این حسین دودی که بمناسبت کشیدن سیگار و چپق و تریاک بهمین نام معروف شده بود-داستان‏های مضحک دارد.

حسین دو مرکز و دو محل برای استعمال مشروب داشت یکی در محلهء جوبارهء اصفهان(محل سکونت کلیمی‏های آن دوره)و دیگری در محلهء جلفای اصفهان(محل‏ سکونت ارامنه)-از صبح تا ظهر در حوباره به خوردن مشروب مشغول بود و سپس پیاده‏ از چهار باغ اصفهان عبور کرده بطرف جلفا میرفت که در آنجا انجام وظیفه!!کند.یکی از روزها که خیلی مست بود در حال حرکت بعلت مستی زیاد از راست به چپ و از چپ به راست تلوتلو میخورد.

با صدای بلند و لرزان این بیت را میخواند:

اینکه بود رفتنم‏ وای به برگشتنم

خط سیرش از چهار باغ و از دم سی و سه پل بود و از آنجا بطرف جلفای اصفهان‏ سرازیر میشد.

آن اوقات در یکی از ایوانهای پل-قهوه‏چی‏ای با اسباب چائی-قهوه‏خانه‏ای دایر کرده و چای میفروخت.

حسین دودی را در آن قهوه‏خانه مست دیدم که نشسته و مشغول صرف چای و مشروب‏ بود باو گفتم:شعری یا داستانی اگر در نظر برای سرگرمی رفقا تعریف کن.در عالم‏ مستی این رباعی را خواند:

گفتم به گل سرخ که عارت ناید پیش از تو گل سرخ به بازار آید گفتا که مگر حدیث شط???نشنیدی‏ رجاله ز پیش و شط???بدنبال آید

\*\*\* روزی حسین را مجددا طلاب-در حال مستی دستگیر و خدمت آقا بردند-حسین‏ دودی آنقدر به احکام شرع آشنا و وارد بود که به محض اینکه خدمت آقا رسید با صدای بلند و قبل از هر سؤال و جواب حضور آقا گفت:

مست بودم اگر گهی خوردم‏ گه فراوان خورند مستانا

(از عبید زاکانی)

از کردهء خود پشیمانم و توبه کردم و صیغه توبه را جاری سازید و در نتیجه از خوردن‏ حد شرعی معاف و از دست طلاب مستخلص گردید.و صیغه توبه را به دستور آقا-قرائت‏ نمود!

حسین میگفت-روزی ظل السلطان-حکمران مطلق و مقتدر اصفهان در ایام جوانی‏ سوار بر اسب و تنها در کنار رودخانه زاینده‏رود در حرکت بود از دور چند نفر را در لباس طلاب‏ مشاهده کرد در ساحل رودخانه نشسته و مشغول صرف مشروب هستند-ظل السلطان بسوی